



روایتی از لحظه‌های خوش خانواده‌های مشه‌دی در بولوار «فرودگاه» و چند قاب نوستالژیک از زندگی باپیکان

یک شب و دو آرزو!

بیژن یزدی - اواخر دهه هفتاد و سال‌های اول دهه هشتاد یکی از دل‌خوشی‌های من و بچه‌های فامیل رفتن به مراسم عروسی اقوام و آشنایان بود، نه برای اینکه پسریادتری از نزدیکان عروس یا داماد می‌شدند، بلکه این دل‌خوشی دو دلیل اصلی داشت: اول اینکه غذا با نوشابه سرو می‌شد و رقابت شگفت‌انگیزی برای خوردن نوشابه بیشتر با یک پرس غذا بین بچه‌ها وجود داشت و دوم بزم آخر مجلس که مراسم بردن عروس به خانه داماد و عروس کشان بود.

آن روزها مثل حالا نبود که در هر خانه‌ای دست‌کم یک پراید باشد و همه نزدیکان عروس و داماد وسیله نقلیه داشته باشند؛ برای نشستن در صندلی عقب ماشین عروس بین همه خانواده‌ها رقابت بود! این طور مواقع میهمانان بعد از صرف شام و مراسم به سه دسته تقسیم می‌شدند: دسته اول خانواده‌هایی با درآمد مکفی بودند که پیکان یا ماشین‌های در همین رده داشتند و طبیعتاً با خود و خودشان عروس و داماد را مشایعت می‌کردند و به دلیل داشتن خودرو از امتیاز رفتن به دور حرم هم برخوردار بودند. دسته دوم آن گروه

از خانواده‌ها یا پسران جوان فامیل بودند که به دلایلی چون نسبت نزدیک فامیلی با عروس و داماد یک ماشین را در اختیار می‌گرفتند و در همه مدت پشت سر ماشین گل‌زده و بزرگ‌شده عروس بودند و در ضمن از امتیاز ویژه رفتن به دور حرم با ماشین عروس نیز محروم نبودند.

امادسته سوم که آن روزها من و تقریباً همه اقوام در آن جای داشتیم خانواده‌هایی بودند که قرار بود با مینی‌بوس یا اتوبوس مراسم عروس کشان را انجام دهند! این گروه از مهمانان عروسی چند مزیت و یک حسرت داشتند. از مزایایش این بود که همه دورهم بودیم و در تمام طول راه با خواندن شعرهایی به صورت دسته جمعی و گفتن جوک و شوخی کردن سر خودمان را با شادی وصف‌نشدنی‌ای گرم می‌کردیم. اما حسرت‌مان باز ماندن از ماشین عروس و همراهی نکردن با آن‌ها تا حرم امام رضا (ع) بود. طبق هماهنگی‌های از قبل انجام‌شده معمولاً حاضران در مینی‌بوس‌ها و اتوبوس‌ها در چهارراه «مقدم» (تقاطع «پروین اعتصامی» با بولوار «فرودگاه») چشم‌به‌راه ماشین

عروس و مشایعت‌کنندگان سماع می‌کنند!

همه این‌ها را گفتم تا به بولوار «فرودگاه» و اتفاقاتی که در حاشیه آن می‌افتاد برسم. در همان سال‌هایی که ذکرش در بالا آمد بولوار «فرودگاه» تقریباً محل مانور همه ماشین‌های عروس و همراهان بود. آن زمان من از ساختمان شهرداری منطقه ۷ زیباتر ندیده بودم و خاطرم هست که نورپردازی این ساختمان سفیدرنگ خیلی برایم جذاب بود.

بولوار «فرودگاه» علاوه بر اینکه دارودخت داشت هوایش خوب بود و خیابان‌هایی فراخ داشت. فضای کافی برای پارک ماشین‌ها هم یک مزیت دیگر را به وجود می‌آورد و آن حضور نوازندگان دوره‌گرد بود که در پشت درخت‌های بولوار مستقر بودند. آن‌ها همین که ماشین عروس از راه می‌رسید (معمولاً اول از همه می‌رسید، صدای نواختن ضرب‌آهنگ‌های مخصوص خودشان را بلند می‌کردند و صدایی که از به هم خوردن دست‌ها روی طلق‌سازهای ضربی به وجود می‌آمد شور و حال عجیبی را میان حاضرانی

می‌آورد که حالا دورتادور ماشین عروس حلقه زده بودند. بعضی از این دوستان نوازنده به درجای از نوازندگی رسیده بودند که قادر بودند روی دو عدد تمپو بزنند و موجبات شادی جمع را فراهم کنند. سال ۸۵ بود که یکی از پسر خاله‌هایم داماد شد و من هم از چند شب قبل خواب ساختمان شهرداری منطقه ۷ و بولوار «فرودگاه» را می‌دیدم. شب موعود فرا رسید. پلیس راهنمایی و رانندگی اتوبوس حامل ما (من و همه اقوام بدون خودرو شخصی) را متوقف کرد و گفت به دستور مراجع قانونی ورود ماشین عروس و همراهان به بولوار «فرودگاه» ممنوع شده است. چند دقیقه بعد همین طور که صورت‌تم به اتوبوس ۳۰۳ چسبیده بود و داشتم ساختمان شهرداری منطقه ۷ را با تمام شکوهش تماشا می‌کردم اتوبوس دور زد و به طرف فلکه «ضد» سابق راهش را ادامه داد.

شاید خیلی‌ها مثل من از بولوار «فرودگاه» آن زمان چنین خاطره‌ای داشته باشند؛ برای همین این چند خط را نوشتم تا بخشی از اتفاقات آن روزها ثبت شده باشد.

بولوار «فرودگاه» تقریباً محل مانور همه ماشین‌های عروس و همراهان بود. آن زمان من از ساختمان شهرداری منطقه ۷ زیباتر ندیده بودم و خاطرم هست که نورپردازی این ساختمان سفیدرنگ خیلی برایم جذاب بود